



مقاله



فضل الله صلواتی
بخش هجدهم

درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه

مقدمات جانشینی یزید

یکی از بزرگترین خیانت‌های معاویه به جهان اسلام، موروثی کرن خلافت بود. او امتیاز رأی مردم یا بیعت را از جامعه گرفت و برخلاف سنت خلفای پیشین و حتی تعهد در قرارداد صلح با امام حسن مجتبی و به روش حکومت‌های سلطنتی ایران و روم، پسرش یزید را به‌عنوان ولیعهد و جانشین خود در امر خلافت پر مسلمین، یا خلیفه خود مختار خدا معرفی کرد.

این بار نشست سقیفه، شورای صحابه و اجتماع مردم، هیچ‌یک ملاک قرار نگرفت، اراده فقط اراده معاویه بود و دیگر هیچ.

معاویه از هنگامی که در شام مستقر شده بود، هر طور که خواسته بود و مصالح بنی‌امیه ایجاب کرده بود اسلام را معرفی کرده بود. از اسلام و قرآن محمدی (ص) جز نامی نمانده بود، حکومت را هم از مدینه به شام منتقل کرد، مردم شام هم بدون چون و چرا از او تبعیت می‌کردند و اسلام را همان می‌دانستند که گویندگان درباری معاویه معرفی می‌کردند.

معاویه می‌کوشید تا شام، پس از مدینه مهمترین قلب سیاسی در جهان اسلام باشد و از همان زمان می‌خواست که مرکز خلافت را از مدینه به شام منتقل کند، حتی روایاتی برای شام بزرگ جعل می‌کرد. (۳۸۸)

در نیمه دهه چهل بود که متعلقانی چون مغیره بن شعبه و لیعهدی یزید را به او پیشنهاد کردند، یا خود در نظر داشت و زمان را برای طرح این موضوع مناسب نمی‌دید و منتظر فرصتی بود که در شرایط مساعد خلافت یزید

را مطرح کند. (۳۸۱)

معاویه که مدت‌ها در فکر انجام این پیشنهاد بود و دنبال موقعیتی می‌گشت، پس از شهادت امام حسن اوضاع را مناسب دید و اصلاً یکی از اهداف معاویه برای شهید کردن امام حسن همین جانشینی یزید بود.

از همان سال ۵۰ هجری مقدمات را فراهم کرد. روزی هنگامی که بر منبر مسجد نشسته بود، جمعی از مزدوران از پیش تعیین شده از پای منبر فریاد بر آوردند که یزید را به‌عنوان ولیعهد معرفی کند، آنها هر یک در گوشه‌ای نشسته بودند تا اوضاع و پیشنهاد را طبیعی و مردمی نشان دهند، معاویه در ظاهر به فکر فرو رفت و پاسخ آنها را به آینده موکول کرد. او با این صحنه‌سازی و بازیگری می‌خواست

معاویه از هنگامی که در شام مستقر شده بود، هر طور که خواسته بود و مصالح بنی‌امیه ایجاب کرده بود اسلام را معرفی کرده بود. از اسلام و قرآن محمدی (ص) جز نامی نمانده بود، حکومت را هم از مدینه به شام منتقل کرد، مردم شام هم بدون چون و چرا از او تبعیت می‌کردند و اسلام را همان می‌دانستند که گویندگان درباری معاویه معرفی می‌کردند.

به اصطلاح مردم را آزمایش کرده باشد و واکنش این پیشنهاد ناگهانی را بنگرد و زمینه را برای این هدف خود آماده سازد. (۳۹۰) این قتیبه دینوی در کتاب «الامامه و السیاسة» (۳۹۱) بسیار مفصل این بازیگری را در مسجد شام و در پای منبر معاویه نقل کرده که خواننده را به شگفتی وامی‌دارد و چون نام امام حسین برده می‌شود، عده‌ای از ژان‌خایان و به اصطلاح انصار حکومت، رنگ‌های گردن سرخ می‌کنند و علیه امام حسین و به نفع یزید شعار می‌دهند و این هم از بازی‌های شگفت‌انگیز روزگار معاویه است.

اوایل دهه پنجاه معاویه به اهداف خود رسیده بود، خلافت را به سلطنت تبدیل کرده بود، مگر حکومت را از حجاز و عراق به شام منتقل کرده بود، رقیبان حاکمیت را یکی پس از دیگری از میان برداشته بود، مزاحمان و نقادان را با وعده و وعید، تهدید و تطمیع همه را ساکت کرده بود، متعصبان و طرفداران امام علی را سرکوب و منکوب و آنها را که انعطاف ناپذیر بودند به قتل رسانده بود. خیالش از طرف امام حسین هم آسوده بود که به خاطر امضای قرارداد صلح، دست به اقدامی نمی‌زند. خوارج هم چندان قدرتی نبودند که بخواهند علیه معاویه کاری انجام دهند. آخرین گناه معاویه تحمیل و لیعهدی یزید به مردم بود. او با قدرت نظامی، تهدید، ارعاب، کارهای اطلاعاتی و جاسوسی و ریخت و پاش بیت‌المال باید به هدف خود می‌رسید.

مورخین، تولد یزید را در سال ۲۵ یا ۲۶ هجری نوشته‌اند، مادرش میسون کلیبی و از

آبان و آذر ۱۳۸۹ هجری قمری

قبیله بنی کلب بود، پدرش او را ولیعهد قرارداد که مردم سخت از آن بیزار شدند. (۴۹۲)

سیوطی، از قول حسن بصری می نویسد: ادو چیز در زمان ما از همه کارها بدتر بود و جامعه را به فساد کشانید، یکی پیشنهاد عمر و عاصی بود که به معاویه گفت تا قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و از قرآن سوء استفاده شد و به حکمیت و پیدایش خوارج انجامید، که آثار سوء این تحکیم تا قیامت ادامه دارد، و دوم پیشنهاد مغیره بن شعبه برای جانشینی یزید برای معاویه بود و چون مغیره از نزد معاویه بیرون آمد، گفت معاویه را در لجنزاری انداختم که تا قیامت از آن رهایی نخواهد یافت و برای همین سنت غلط بود که دیگران هم پسران خود را به جای خود نشانند. (۴۹۳)

تربیت یزید طوری بود که شراب خواری و زن‌بارگی خود را عیب نمی دانست و نیازی به پرده پوشی احساس نمی کرد. فساد اخلاقی جزو سرشت او شده بود، تا جایی که در سفر مکه هم که امیرالحاج شده بود، وقتی در مدینه بود دستور داد بساط شراب برایش گسترند و برخی شخصیت‌های مدینه را هم به مجلس خود دعوت کرد، که آنها مجلس را ترک کردند و او اشعاری خواند که مضمونش چنین است: ای هوشیاران، از شما در شکفتم، شما را به طرف رامشگران و شراب از پاده بلورین و شادی‌ها دعوت می کنم، پاده‌هایی که جان را صفا می بخشد که هرگز از آن توبه نخواهید کرد، چرا پاسخم را نمی دهید. (۴۹۴)

عجیب بود که به زنان و کنیزکان خود اکتفا نمی کرد و به زنان شوهردار نیز توجه داشت، وقتی از زیبایی آنها می شنید افرادی را برای تصاحب و تطمیع آنها می فرستاد. این امر باعث دردمسر معاویه شده بود، با اینکه فوق‌العاده به یزید علاقه مند بود، اما از آشکارا گناه کردن و تجاهر به فسق کردن او نگرانی داشت، بخصوص وقتی که به زن‌های شوهردار علاقه مند می شد و برای تصاحب آنها نهایت فعالیت را می کرد.

یزید بن ابیه وقتی شنید معاویه قصد دارد برای یزید بیعت بگیرد، و به او نوشته که در این رابطه در بصره و کوفه اقدام کند، در پاسخ به معاویه نوشت: «ای امیر، همانا نامه‌ات

معاویه: روزی هنگامی که بر

منبر مسجد نشست، جمعیتی از مزدوران از پیش تعیین شده از پای منبر فریاد بر آوردند که یزید را به عنوان ولیعهد معرفی کند، آنها هر یک در گوشه‌ای نشسته بودند تا اوضاع و پیشنهاد را طبیعی و مردمی نشان دهند، معاویه در ظاهر به فکر فرو رفت و پاسخ آنها را به آینده موکول کرد. او با این صحنه‌سازی و بازیگری می خواست به اصطلاح مردم را آزمایش کرده باشد و واکنش این پیشنهاد ناگهانی را بنگرد و زمینه را برای این هدف خود آماده سازد.

با دستوری که در آن بود به من رسید، مردم چه خواهند گفت وقتی که آنها را به بیعت یزید دعوت کنیم؟ درحالی که او با سنگ‌ها و میمون‌ها بازی می کند و جامه‌های رنگین می پوشد و پیوسته شراب می نوشد و شب را با ساز و آوازی می گذراند و هنوز حسین بن علی، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر در میان مردم هستند، لیکن می شود که او را دستور دهی تا یک سال یا دو سال به اخلاق اینان در آید، شاید بتوانیم امر را بر مردم مشتبه سازیم. (۴۹۵)، وقتی نامه به معاویه رسید، پرخاش کرد و گفت: «او گمان کرده که پس از من امیر می شود، به خدا سوگند او را به مادرش سمیه و پدرش عبید باز می گردانم.» او همین نامه و همین بدگمانی معاویه نسبت به یزید، باعث مسمومیت و کشتش شد.

بیشتر حکومت‌ها با تکیه بر نقطه ضعف افراد، از آنان بهره‌گیری می کنند و اگر روزی خواستند که ادعایی داشته و خودی بنمایند، کوس رسوایشان زده می شود و پرونده‌هایشان رومی شود و در اوج رسوایی، آنها را ترور شخصیت و یا ترور فیزیکی می کنند و کم‌کم آن مانع را از سر راه خود برمی دارند.

یزید به خاطر استلحاق معاویه به پدرش، خیلی خوش رقصی کرد و به معاویه باج داد و در سرکوبی پیروان و یاران علی در کوفه و بصره نقش عمده‌ای را بازی کرد. او قصد داشت که به مدینه و مکه هم دست پیدا کند و در آنجا هم بساط قتل و غارت را بگستراند، باشد که پس از معاویه خلیفه مسلمان‌ها شود، بیچاره مسلمان‌ها با این پیشوایانشان اولی این‌بار تیرش به سنگ خورد. وقتی معاویه متوجه شد که او به ولیعهدی یزید نظر خوشی ندارد، او را به حرامزادگی و مادرش سمیه و پدرخوانده‌اش عبید منسوب می کند و به موقعیت نخستین خود بازمی گرداند و دستور ترور مخفیانه او را می دهد.

قدرت‌های بی‌مهار، متمرکز و دیکتاتوری برایشان فرقی نمی کند، حتی آنکه بیشترین خدمت را به آنها کرده و هستی و ایمانش را به پای آنها ریخته، وقتی وجودش را مانع اهداف خود می بینند تبااهش می کنند، مثل آنکه از اول وجود نداشته است، بالاخره همه اشتباه می کنند، همه انسان‌ها جایز الخطا هستند و امکان انحراف برای همه وجود دارد، آیا همه باید مطرود شوند؟

از این رو هیچ قدرتی نباید افسار گسیخته، بدون کنترل و بجدای از قانون باشد، که هر چه خواست بگوید و هر که را خواست بی‌جهت عزیز یا ذلیل کند. هیچ کس در هیچ شرایطی در حکومت‌های خود کامه و بی‌حساب و کتاب، در امان نخواهد بود. مگر ندیدیم وقتی که شاه، آن قدرت متمرکز و دیکتاتور، خود را در گرفتاری دید، اولین اقدامش قربانی کردن پسران و نزدیکانش مانند هویدا، نصیری، ولیان و... بود؛ همان‌ها که سال‌ها پایه‌های تخت شاهنشاهی او را بر دوش می کشیدند و بله قربان‌گوهای ذات ملوکانه بودند!

همیشه و همه‌جا بوق‌های تبلیغات در اختیار قدرت‌های مسلط است، آنها هستند که به هر صورت مایسل بودند به مردم جهت می دهند، تحریف تاریخ می کنند، جامعه را به دروغ، انحراف، در یوزگی، فرومایگی، چاپلوسی و ریاکاری می کشانند، آنها فقط حاکمیت چند روزه خود را می بینند، در صورتی که تاریخ همه

زویا یا را نشان می‌دهد، همه تاریکی‌ها را روشن و حقایق را برای آیندگان بازگویی کند.
 بنی امیه چقدر خواستند نام علی و اولاد علی به نیکی برده نشود و همه به آنها بدگویی کنند، آیا چنین شد؟ مردم دنیا روزه روز علی و یاران و فرزندان او را بهتر شناختند و به آنان بیشتر ارادت ورزیدند و بنی امیه را مطرود و منفور داشتند و پس از آنها بنی عباس و دیگر سلطه‌گران تاریخ می‌خواستند خورشید عالم‌تاب حقیقت را پنهان دارند، اما همه دیدند که خورشیدهای ولایت و ستارگان درخشان معنویت، همچنان در آسمان حقیقت جلوه‌گری می‌کند.

وقتی ولیمهدی یزید اعلام شد به همه و الیان و حاکمان دستور داده شد که کار اصلی آنها آماده کردن مردم برای جاننشینی یزید باشد. هر کس که می‌خواست موقعیتی نزد معاویه پیدا کند، برای ولیمهدی یزید شعار می‌داد و هر کس که بیشتر محو در این اندیشه و ذوب در این تفکر می‌شد، موقعیت بهتری به دست می‌آورد و چیزی که اصلاً مطرح نبود، خدا بود و حقیقت و انسانیت.

ظاهراً به نظر می‌رسید مردم شام برای پذیرش ولیمهدی مشکلی نداشتند، مردم کوفه نیز تابع جو قدرت بودند، رام کردن آنها هم مشکل نبود، تنها جایی که تا حدی زیر بار این ولایت‌مهدی نمی‌رفتند، مکه و مدینه بود.

مروان بن حکم حاکم مدینه بود، بر مبر در کنار قیس ریغمبر (ص) در خصوص ولیمهدی یزید سخن گفت، چند تن از جمله عایشه ام المؤمنین، عبدالرحمن بن ابی بکر، حسین بن علی، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر، لب به اعتراض گشودند و چون مروان موفق نشد این ولایت‌مهدی را در مدینه تحمیل کند، معاویه خودش به مدینه رفت و با تک تک شخصیت‌های مدینه صحبت کرد، ولی او هم چندان موقعیتی به دست نیاورد. بعدها سعید بن عاص حاکم مدینه می‌شود، بلکه او با زور توان و ادار کردن مردم را به پذیرش خلافت یزید داشته باشد، او با خشونت وارد میدان عمل می‌شود و با تند می‌خواهد که ولیمهدی یزید را جا بیندازد، که مؤثر واقع نمی‌شود و موقعیتی به دست نمی‌آورد.

نامه برای یزیدگان مدینه

معاویه برای سران قریش نامه‌هایی می‌نویسد و آنان را به قبول خلافت یزید دعوت می‌کند و برخی را تهدید می‌نماید. او در نامه، عیدالله زبیر را همانند شیطان دانست که از فرمان خدا سرپیچی کرده است. معاویه در آنجا خود را جای خدا قرار می‌دهد و برای امام حسین نامه می‌نویسد و او را به تقوای دعوت می‌کند و اینکه مردم را به فتنه نیندازد و مواظب دین خود و امت محمد (ص) باشد و با آرایش با یزید بیعت کند و منازعه را کنار بگذارد و... (۲۱۶)

امام حسین در پاسخ معاویه می‌نویسند: «نامه‌ات رسید، نوشته‌ای که از ناحیه من خبرهایی به تو رسیده که انتظار آن را نداشته‌ای... نیکی‌ها و هدایت‌ها در دست خداست و هر که را اراده کند به راه سعادت و هدایت رهنمون می‌گردد. جاسوسان و مغرضان، مطالبی درباره من به تو گفته‌اند، آنها که می‌خواهند تفرقه‌اندازی کنند بر من دروغ و افترا می‌بندند، من قصد جنگ و مخالفت با کسی را ندارم، اما از جنگ نکردن با تو و حزب تو که از قاسطین هستی به خدا پناه می‌برم. آن بستم پیشگانی که اطراف تو هستند، حزب ستمگران و یاران شیطانند. آیا خود تو قاتل حجر و یاران و دوستان او که اهل زهد و عبادت بودند نیستی؟ آنان برای از بین بردن

قدرت‌های بی‌مهتر، متمرکز و دیکتاتوری برایشان فرقی نمی‌کند، حتی آنکه بیشترین خدمت را به آنها کرده و هستی و ایمانش را به پای آنها ریخته، وقتی وجودش را مانع اهداف خود می‌بینند تباهاش می‌کنند، مثل آنکه از اول وجود نداشته است، بالاخره همه اشتباه می‌کنند، همه انسان‌ها جایز الخطا هستند و امکان انحراف برای همه وجود دارد، آیا همه باید مطرود شوند؟

بدعت و اجرای امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند. تو از روی ظلم و ستم، پس از آنکه به آنها امان دادی، پیمانت را شکستی و آنها را کشتی و خداوند را دشمن خود کردی، تو ادعا کردی که زیاد، فرزند ابوسفیان است و... پس از استلحاق، زیاد را بر مردم مسلط کردی، او بر مردم سخت گرفت، دست و پای مسلمانان را قطع کرد، عده‌ای را به درخت آویخت و... آیا تو حضوری را که دوستدار علی بن ابی طالب بود نکستی؟ آیا علی بر غیر دین پسر عمویش بود که تو اینک بر جای او بنیستی؟... اکنون از برکت جد من این موقعیت را پیدا کرده‌ای و این همه جنایت و فساد را مرتکب می‌شوی و در نامه‌ات برای من می‌نویسی: «امت محمد (ص) را گرفتار فتنه و آشوب نکن.

من فتنه‌ای را بزرگتر از حکومت تو نمی‌دانم، در نامه‌ات نوشته‌ای که مواظب خودت و دینت و امت محمد (ص) باش، به خدا سوگند من افضل از جهاد یا تو، چیز دیگری را نمی‌بینم، اگر بتوانم با تو جهاد کنم، جهاد با تو بهترین عبادت برای من خواهد بود و اگر نتوانم استغفار می‌کنم و از خداوند توفیق جهاد با تو را می‌طلبم... ای معاویه هر چه می‌خواهی علیه من مکر و کید کن، همیشه فاسدان با مردمان صالح مکر کرده‌اند، امیدوارم که جز برای خودت به دیگری زیان بخش نباشی، امید که شیطنت‌های تو به خودت باز گردد.

ای معاویه، از خسدا بترس، بدان که همه اعمال بندگان از کوچک و بزرگ در دیوان عدالت خدا ثبت است و بدان که خداوند تو را فراموش نکرده و به زودی تو را غافلگیر می‌کند و برای دروغ‌ها و تهمت‌ها مؤاخذه‌ات می‌کند. تو اکنون پس‌رکی را برای امارت انتخاب کرده‌ای که شراب‌خوار و سگ‌باز است، می‌بینم که خودت را به هلاکت افکنده‌ای و دین‌تورا تباها کرده‌ای و مردم را به انحراف کشانده‌ای. مثل آنکه تو از این امت نیستی و آنها هم با تو سنجی ندارند. (۲۱۷)

امام حسین ناگفته‌های چندین ساله را در این نامه منعکس می‌کند و اکنون که موقعیتی پیش آمده، سکوت چندین ساله را می‌شکند و در پاسخ نامه معاویه، حرف‌هایی را که در

دل دارد می نویسد.

علایلی ادامه می دهد: «...وقتی حاکمان هر کس را بخواهند می کشند، هر خانه ای را خواستند خراب می کنند، اموال هر کسی را که خواستند غارت می کنند، از بیت المال مردم هر چه خواستند (به چاپلوسان) می بخشند، جان، مال و آبروی مردم برای آنها ارزش و اعتبار ندارد، رابطه این حاکمان با مردم قطع می شود، آنچه برای این حاکمان اهمیت دارد شخص خودشان و ولایتگان به خودشان می باشد...» (۴۸)

وای وقتی که بدین صورت رابطه مردم و حکومت قطع شود، حاکم بریده از مردم شود و یا مزدورانی باشند که رابطه مردم را با اعمال، رفتار و برخوردشان به عنوان اقتدار حاکم، از حکومت ببرند و مجسمه دیکتاتوری از او بسازند و در برج عاجش پنهانند.

ابوالعلی مودودی می نویسد: «در دوران پادشاهی معاویه، وجدان هازندانی شدند، زبان ها حبس شدند، لب ها فقط برای تعریف و ستایش باز بودند و دیگر مهر سکوت باید بر لب ها زد و اگر وجدانی بیدار شد که بخواهد حقی بگوید، باید برای بستن و کشتن و تعدیب و شکنجه آماده باشد.» (۴۹)

رعب و وحشت، سکوت و تسلیم، مهمترین ابزار سیطره معاویه بود. معاویه در دوران بیست ساله دیکتاتوری دینی که پدید آورده بود، اطاعت از خلیفه را اطاعت از خدا و مساوی اسلام و تدبیر جلوه داده بود. غرور و خودخواهی او در اثر ستایش های بسیار متمدنان و چاپلوسان به حدی رسیده بود که خودش هم باور کرده بود جاننشین خدا در زمین و حاکم مطلق بر مردم است، و شاید هم خدا را نماینده خود در آسمان تلقی می کرد، تا جایی که به امام حسین هم نصیحت می کند که مواظب دینش باشد. آیا دینی را که معاویه قبول دارد، همان دین شاه پرستی و محو شدن در خلیفه خدا نبود؟ اما امام حسین او را خفیف می کند، از برج عاجش به زیر می اندازد، او را فتنه گر، غاصب، قاتل و منافق معرفی می کند که جهاد با او از هر کاری واجب تر است.

مردان خدا از تهدیدها و فشارها نگرانی ندارند، کسی که خدا را دارد از شیطان ها

هیچ قدرتی نباید

افسار گسیخته، بدون کنترل و جدای از قانون باشد، که هر چه خواست بگوید و هر که را خواست بی جهت عزیز یا ذلیل کند. هیچ کس در هیچ شرایطی در حکومت های خودگامه و بی حساب و کتاب، در امان نخواهد بود. مگر ندیدیم وقتی که شاه، آن قدرت متمرکز و دیکتاتور، خود را در گرفتاری دید، اولین اقدامش قربانی کردن یاران و نزدیکانش مانند هویدا، نصیری، ولیان و... بود؛ همان ها که سال ها پایه های تخت شاهنشاهی او را بر دوش می کشیدند و بله قربان گویای ذات ملوکانه بودند!

نمی هراسد، ایمان قوی، حافظ روح و اندیشه انسان های با تقواست.

عبدالله بن عباس، **عبدالله بن جعفر**، **عبدالله بن زبیر**، هر یک پاسخی دندان شکن به معاویه دادند، باشد که دیکتاتور فکر نکند بر همه افکار و اندیشه ها مسلط است و همه مردم مانند مزدوران شام، که از همه جا بی خبر بودند، انحرافات او را تأیید می کنند و اعمال ناصوابش را می ستایند.

بزرگان مدینه و فرزندان خلیفه های پیشین و مجاهدان صدر اسلام و مورد توجه مردم بودند و بسیاری به آنها نگاه می کردند. در سرزمین های اسلامی آن زمان همه آنها را به نیکی می شناختند، وقتی آنها خلافت یزید را تأیید نمی کردند، مشروعیت این جانشینی و خلافت از بین می رفت، و لیعهدی ممکن بود از نظر خشونت جایبند، ولی از نظر قبولی بزرگان دین چنانمی افتاد.

تا سال ۵۳ هجری معاویه در آن حد که توانسته بود، موانع ولیعهدی یزید را از سر راه او برداشته بود. امام حسن را در سال ۵۰ شهید

کرده بود، و زیاد بن ابیه را در سال ۵۳ مسموم کرد و سعد و قاص را هم به دنبال او از بین برد. تنها چند نفر دیگر مانده بودند که هم مورد توجه مردم بودند و در مدینه همه به آنها چشم دوخته بودند، شخصیت هایی چون حسین بن علی، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عباس، عبدالرحمن بن ابوبکر، که مورد قبول مردم بودند و یزید با هیچ یک از اینها قابل مقایسه نبود.

از آن سو یزید هم فردی خوشنام و ظاهرالصلاح نبود و حتی حفظ ظاهر را هم نمی کرد. او اصلاً تربیت دینی نداشت و در محیط اسلامی پرورش نیافته بود، حدود الهی و اسلامی را رعایت نمی کرد و از آن اطلاعی نداشت و انجام محرمات، حتی در حضور دیگران برای او مهم نبود.

نوشته اند مرثیان یزید از مسیحیان نسطوری بودند. از همان دوران جوانی با شراب و زنان بی بند و بار دمخور بود، به طوری که معاویه در نامه ای برای او نوشت که: در خوردن شراب افراط نکند و سعی کند آبروی خود را حفظ کند و گناهان و لذت جوی های خویشتر را پنهانی و دور از چشم مردم انجام دهد، او ادامه می دهد: «افراد ابله، خوشگذرانی های خود را علنی انجام می دهند، و یزید باید مواظب باشد تا عیبجویان نکته ای بر او نگیرند...» (۵۰)

معاویه در مدینه

سعید بن عاص حاکم جدید مدینه نتوانست از کسی برای یزید بیعت بگیرد، ناچار معاویه خود به مدینه آمد. مردم را به استقبال او آوردند، در مسجد مدینه در کنار مزار پاک پیامبر (ص) بر تختی نشست و به اصطلاح در فضایل یزید سخن گفت و یزید را برترین کس برای خلافت معرفی کرد و ادعا کرد که مردم گوشه و کنار سرزمین های اسلامی با یزید بیعت کرده اند، مدینه را در آخر قرار دادم و گفت: به خدا قسم اگر در میان مسلمانان کسی لایق تر از یزید بود برای او بیعت می گرفتم. (۵۱)

امام حسین بر این سخنان اعتراض کردند که چرا برترین هسار و آنهاده و فروترین را بر گزیده است؟ و عبدالله بن زبیر نیز پاسخ هایی به او داد. معاویه در این نشست

موقیبتی به دست نیارود، وقتی به جایگاه خود رفت، سران مخالفین را نزد خود خواند و به آنها گفت پس از این جلسه من به مردم خواهم گفت که شما هم با یزید بیعت کرده آید و هر کس سخن مراد کند، سرش را از دست خواهد داد و... کسی از حاضران حرفی برای گفتن نمی توانست داشته باشد، در کف شیر نر خونخوارهای، چه می توانستند بگویند؟

در مسجد، شمشیرزن هایی از شامیان که همراه معاویه بودند، بالای سر امام حسین و ابن عباس و ابن زبیر ایستادند که اگر آنها مخالفتی کردند، قطعه قطعه شوند. (۵۰۲) گرفتن بیعت برای یزید در زیر تیغ برهنه و سرکوب و ارعاب، از آن سو هم پیوسته «مردم، مردم» می کردند، یعنی همه اینها با مشورت مردم، با هماهنگی مردم و با حضور مردم است، بیچاره مردم! کدام مردم؟ همیشه و همه جا، خدا، دین، وطن و مردم، مورد سوء استفاده دیکتاتورها هستند و برای عوامفریبی مهمترین شعارها هستند. لقا می کردند که اطاعت از طاغوت، یعنی: خدا، دین، وطن و همه چیز، افسوس!

فرعون زمان حضرت موسی نگران دین مردم است، چون ممکن است حضرت موسی مردم را از اطاعت فرعون باز دارد، می گوید: «می ترسم که موسی دینتان را دگرگون کند، یا در این سرزمین فساد برانگیزد.» (۵۰۳)

بعضی نوشته اند که پس از شهادت امام حسن مجتبی، معاویه نامه هایی برای برخی از معاریف صحابه امثال عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عیسیا بن جعفر و حسین بن علی (ع) نوشت و از آنان خواست که با یزید بیعت کنند، که همه امتناع کردند و جوابی ندادند، معاویه نامه دیگری به امام حسین در این خصوص نوشت که امام (ع) به او پاسخ تندی دادند. (۵۰۴)

امام حسین در مکه و مدینه، نهایت تلاش را داشتند که جامعه را از انحراف حاکمیت در اسلام آگاه کنند، حق را بیان کنند، مشخص کنند که اسلام غیر از آن است که امثال معاویه، منادی آن هستند. در سال ۵۹ در منی، برای یاران خود حقایق را آشکارا بیان می کند، علی (ع) را به نسل جدید که شاید دیگر او را فراموش کرده

بودند می شناساند، از نزدیکی علی به رسول خدا می گوید، به حدیث شریف نقلین اشاره می کند، واقعه غدیر را یادآوری می کند، آنگاه معاویه را به عنوان طاغوت، معرفی می فرماید و اینکه چه رفتاری با بنی هاشم داشته و چه بر سر آنها آورده است. (۵۰۵)

امام حسین مجبور است که قرآن و پیامبر و علی را به یاساد مردم بیاورد، چون مرور زمان و گرفتاری های روزمره باعث فراموشی شده است. بالاخره طاغوتیان و مزدورانشان وظیفه خود می دانند که تاریخ را تحریف کنند، حقایق را زیر پا بگذارند، مردم را به انحراف بکشانند و اهل بیت پیامبر (ص) را به انزوا سوق دهند.

ملتی که تاریخ نداند و تاریخ نخواند مجبور است تاریخ را تکرار کند. سرگرمی ها و

امام حسین در پاسخ نامه معاویه می نویسد: اکنون از برکت جد من این موقیبت را پیدا کرده ای و این همه جنایت و فساد را مرتکب می شوی من فتنه ای را بزرگتر از حکومت تو نمی دانم، در نامهات نوشته ای که مواظب خودت و دینت و ائمت محمد (ص) باش، به خدا سوگند من افضل از جهاد با تو، چیز دیگری را نمی بینم، اگر بتوانم با تو جهاد کنم، جهاد با تو بهترین عبادت برای من خواهد بود و اگر نتوانم استغفار می کنم و از خداوند توفیق جهاد با تو را می طلبم... ای معاویه هر چه می خواهی علیه من مکر و کید کن، همیشه فاسدان با امیدوارم که جز برای خودت به دیگری زیان بخش نباشی، امید که شیطنت های تو به خودت بازگردد

مشکلات چه بسیار آدم ها را از خواندن تاریخ باز می دارد و ایراد می گیرند که تاریخ قرن ها پیش به چه درد امروز ما می خورد؟ تاریخ همیشه به روز است و همواره راهگشاست، ولی قلب آگاه و دیده بیدار می خواهد.

اگر سیر تاریخ بنی امیه، بنی عباس و دیگران را دنبال کنیم و اشتباهات آنها را یادآور شویم و سعی کنیم که آن اشتباه ها و خطاها تکرار نشود به پیروزی و موقیبت می رسیم، خطاها را به حداقل می رسانیم، از انحراف ها و مصیبت ها جلوگیری می کنیم و علی، حسن و حسین علیهم السلام را در تاریخ و در طول زمان تنها نمی گذاریم و به امثال مادر ناصرالدین شاه (مهد علیا) دیگر مبتلا نمی شویم. (۵۰۶) و راه تکامل را می بویم. ابوسفیان و معاویه برای به دست گرفتن قدرت با بنی هاشم درگیر بودند و دشمنی هاشمیان با امویان بر سر اسلام و قرآن بود.

پیش از این آوردیم که وقتی سپاه امام حسن در محل لشکرگاه تخیله به سپاه شام پیوستند، صلح برقرار شد، نوشتیم که معاویه ضمن سخنانی برای لشکر عراق گفت: «ای مردم عراق به خدا قسم که من به خاطر نماز، روزه، زکات و حج با شما ننجیدم، جنگ من با شما فقط برای به دست آوردن حکومت بود، خدا مرا به مقصودم رسانید، با آنکه شما نمی خواستید، اینک بدانید: تمام امتیازاتی را که به حسن بن علی داده ام از هم اکنون زیر پای من است...» (۵۰۷)

این هم به اصطلاح حاکم اسلامی که می خواهد توفعی برای کسی ایجاد نشود و بر اساس قرارداد صلح کسی طلبکار نباشد و دیدیم که به هیچ یک از مصاد صلحنامه عمل نکرد و همچنان به دیکتاتوری خود ادامه داد و تحمیل جانیشینی یزید هم یکی از آن موارد بود. موضع گیری امام حسین در برابر معاویه

امام حسین در گفته ها و خطابه هایش از پدر و مادر، جدش و اهداف والای آنها می گوید، چون نسل جدید مسلمان ها از گذشته ها خبر نداشتند و تاریخ نیم قرن گذشته را مطالعه نکرده بودند و هر چه دیده بودند معاویه بود و گویند گان دربارش و مزدوران سرسپرده اش، پس روشنگری حسین باید از این طریق باشد. امام انگیزه خود را از مخالفت با معاویه و یزید

آشکارا بیان می‌کند، انگیزه امام حسین خدا و مردم است، و آیا نباید این موارد برای مردم زمان و برای تاریخ روشن شود؟

برخی در زمان ما تعجب می‌کنند که چرا امام حسن، امام حسین، امام علی بن الحسین و دیگر امامان، پیوسته از پدران و مادران خود می‌گویند و تمجید می‌کنند؟ برای شرایط زمان ما آن هم در کشوری شیعه و پس از پانزده قرن، شاید چندان ضرورتی احساس نشود، ولی در آن دوره با آن همه بدگویی و جوسازی علیه خاندان پیامبر و تهمت، بهتان و تبلیغات علیه علی و اهل بیت پیغمبر چه می‌توانستند بکنند؟ چگونه می‌توانستند در آن موقعیت خود را مبرا از آن همه اتهام نشان دهند؟ چگونه می‌توانستند تعالیم و سخنان آن بزرگواران را بیان دارند؟ در آن زمان نام علی، حسن و حسین را بردن، مبارزه، قیام و پا گذاشتن روی خط قرمز بود. مقررات حکومتی وقتی قابل قبول است که در جهت مردم و متکی به آرای آنها باشد. حاکمیت، اعوان و انصارش از نام علی، نام فاطمه، نام حسن و نام حسین وحشت داشتند، بردن نام آنها، به معنی نفی بنی امیه بود. وقتی از عدالت و آزادی نام برده می‌شود، متمگران به وحشت و تکاپو می‌افتند و نگران می‌شوند، باشد که عدالت نیاید، چرا که همیشه و همه جا روشنائی، ظلمت را از بین می‌برد و چون حق، استقرار پیدا کرد باطل دیگر جایی ندارد.

اگر مردم چشم و گوش بسته می‌خواهند در آرامش و امنیت باشند، آسوده خاطرند. احساس انجام تکلیف نمی‌کنند، اما اگر فکر و مقایسه کنند و علی و معاویه را با هم بسنجند، آنگاه است که احساس مسئولیت و تکلیف می‌کنند. در آن صورت دیگر نمی‌توانند به علی و معاویه یکسان بنگرند و بین هر دو را جمع کنند. وارونگی پوستین، همه ارزش‌های اسلامی را دگرگون کرده بود، معاویه در اوج قدرت به هر کاری می‌خواست دست می‌زد و متأسفانه امام حسین ناظر انحرافات حاکمانی به نام اسلام و تغییر دادن ارزش‌ها و تحریف تاریخ اسلام و مسلمانی بود و خون دل می‌خورد و نمی‌توانست دم برآورد. ایشان پسران پدر بزرگوارش خوار در چشم

رعب و وحشت، سکوت و تسلیم، مهم‌ترین ابزار سیطره معاویه بود. معاویه در دوران بیست‌ساله دیکتاتوری دینی که پدید آورده بود، اطاعت از خلیفه را اطاعت از خدا و مساوی اسلام و تدین جلوه داده بود. غرور و خودخواهی او در اثر ستایش‌های بسیار متملقان و چاپلوسان به حدی رسید که خود را باور کرده بود جانشین خدا در زمین و حاکم مطلق بر مردم است، و شاید هم خدا را نمایندنده خود در آسمان تلقی می‌کرد، تا جایی که به امام حسین هم نصیحت می‌کند که مواظب دینش باشد. آیا دینی را که معاویه قبول دارد، همان دین شاه پرستی و محو شدن در خلیفه خدا نبود؟

و استخوان در گلو داشت و ناراحتی‌ها را تحمل می‌کرد. امام در مدت ده سال زندگی پس از برادرش، فقط توانست سنگر امامت را حفظ کند و محوریت اسلام اصیل و غیر وابسته را نگهدارد، باشد که در هر شرایطی خواستارانش و مسلمانان پایدار، بتوانند از آن چراغ فروزان نور گیرند و هدایت شوند و با آن کشتی از توفان حوادث به ساحل نجات برسند

وَإِنَّ الْحَسِينَ مَصْبَاحُ الْهَدَىٰ وَ سَفِينَةُ النِّجَاةِ.
مظلومیت امام حسین فقط در ایام محرم سال ۶۱ هجری نبود، بلکه از زمان رحلت پیامبر آغاز شد و در سال‌های پس از شهادت امام حسن به اوج خود رسید و عاشورا روز‌هایی اوازم‌ها، رنج‌ها و نگرانی‌هایی بود که برای اسلام و مسلمانی در سینه داشت.

در سفری که معاویه به مکه آمده بود، در ملاقاتی امام حسین از او پرسیدند با حَجْر و یارانش چه کردی؟ معاویه برای آنکه قلدری خود را نشان داده باشد و امام را نیز بترساند

و آزار دهد، بسایبی پروایی می‌گوید: «آنان را کشتیم و بر آنان نماز خواندیم و سپس دفنشان کردیم.» امام فرمودند: «اما این مردم دشمن تو هستند، اگر پیروان تو را بکشند بر آنان نماز نمی‌خوانند و کفن و دفنشان نمی‌کنند.» (۵۱۸)
و این رویداد روی امامت و سلطنت نشان دهنده آن است که سلفه‌گری و زورمندی با حاکمیت قرآن و امامت، نمی‌تواند کنار هم باشند. پاسخ قاطع امام حسین نشان می‌دهد که امثال معاویه را اصلاً مسلمانان و اهل قبله نمی‌داند. امامت و سلطنت در طول تاریخ در برابر هم بوده‌اند، با هم می‌جنگیدند، هر گاه خدشه‌ای در امامت پیش آمد و یادداشت‌ها و ساختن قرآن نقصانی پدید آمد در آن صورت منبر و تخت، دربار و معبد، محراب و کاخ در کنار هم قرار می‌گیرند، آنچه زبان می‌بیند عقاید مردم، دین و ایمان و باورها و اسلام و امامت است، دیگر آزادی‌های مشروع، عدالت، مردم‌سالاری و رای دادن و بیعت کردن قربانی می‌شود. در این حالت است که ابوسفیان پای بر قبر حمزه سیدالشهدا می‌کوبد و می‌گوید: «ای ابوعماره آن حکومتی که برایش شمشیر می‌کشیدی و جنگ می‌کردی، امروز در دست جوانان ماست.» (۵۱۹)

از امام باقر در خصوص مرنوشت شیعیان در زمان معاویه، نقل شده که فرمودند: «شیعیان ما در هر جا که بودند، از دست بنی امیه در امان نبودند، اگر متوجه می‌شدند که کسی دوستان علی است یا او را می‌کشدند، دست و پای او را قطع می‌کردند، یا به زندانش می‌افکندند و اموالش را غارت و خانه‌اش را ویران می‌ساختند.» (۵۱۲)

زیادبن ابیه با صراحت بر فراز منبر می‌گفت: «مردم، وظیفه شما دو چیز است، گوش دادن به فرمان حاکم و اطاعت مطلق از او، هر چه مورد نظر حاکم است حق است، حاکم حق مطلق است، سلطان بر جان و مال مردم حاکمیت مطلق دارد» (۵۱۱) و امام حسین با این تفکر ضد اسلامی، که به نام اسلام به خورد مردم می‌دادند مخالف بود.

عدالتی که بنی امیه وعده می‌دادند بر اساس رعب و وحشت و در سایه چوب، چماق، تازیانه و شمشیر بود، آنها می‌خواستند به مردم

بناوراندند که هر کاری خلیفه، حاکم و سلطان
 معنی کند، همان عدالت است، اراده خداست که
 در امثال معاویه و یزید تجلی پیدا کرده نماینده
 بخدا در زمین کاری غیر خدایی نمی کند، حتی
 قتل، غارت و کشتن فرزندان پیامبر، چون از
 او سرزده است، بدون عیب و اشکال است و
 متأسفانه حکومت های غیر مردمی که به نام دین
 تشکیل می شوند، خشن ترین، نادرست ترین و
 بی رحم ترین حاکمیت ها هستند. این نمی تواند
 مورد پذیرش امام حسین و یارانش باشد، از
 این رو در برابر آن ایستادگی می کردند.

معاویه از حکومت عدالتی دم می زد، که
 خودش آن عدالت را تفسیر و توجیه کند و
 مردم دخالتی در ایجاد آن عدالت نداشته باشند،
 در صورتی که عدالت مورد نظر امامان علی،
 حسن و حسین آن است که مبتنی بر نظر مردم،
 رأی مردم، حضور مردم، بیعت مردم، تظاهرات
 مردم و تلاش های مردم در جامعه و پراساس
 کتاب خدا و سنت رسول الله باشد و هنگامی
 علی به صحنه می آید که مردم او را بخوانند
 "لولا حضور الحاضر و قیام الحجّه بوجود
 الناصر... (۵۱۳)" در صورتی که امثال معاویه و
 یزید خود را بر مردم تحمیل می کنند.

سکوت ده ساله امام حسین

امام حسین به خاطر آنکه به پیمان صلح
 وفادار باشد، در مدت ده سال در دوران معاویه
 سکوت کردند، در صورتی که معاویه، از اول
 به عهد و پیمان خود وفادار نماند و به هیچ یک
 از موارد صلحنامه عمل نکرد. فرق تفکر الهی و
 غیر الهی طاغوتی همین است، امام راه جد پدر و
 برادرش را ادامه می دهد و معاویه راه انحراف را.
 - امام حسن ده سال حاکمیت معاویه عهد
 شکن را تحمل کرد، حضرت علی ۲۵ سال
 به خاطر مصالح اسلام و مسلمانان خانه نشین
 بود، پیامبر گرامی در روزگار مکه، در دوران
 حاکمیت اشراف قریش، دعوت خود را درواز
 چشم مشرکان و پنهانی انجام می داد و در شعب
 ایطال و با هجرت های گوناگون با مبارزات
 منفی و تحمل رنج های طاقت فرسا و وظیفه خود
 را سکوت تشخیص می داد و به کار انجام
 رسالت خود مشغول بود.

برای جنگ و صلح و برای تبلیغ و ترویج

مکتب باید شرایط را در نظر گرفت، هر سخن
 جایی و هر نکته مکانی دارد. برای هر اقدامی
 باید نتیجه ای را در نظر گرفت، هیچ کس
 یهوده جان خود و یاران و بستگانش را به خطر
 نمی اندازد. در سکوت، صلح و جنگ، باید
 هدف روشن و مشخص باشد، کدام بیشتر به
 نفع هدایت و آگاهی جامعه است؟ امام زمان
 و حجت خدا که رهبری تفکر و اندیشه های
 جامعه را در دست دارد باید با برنامه ریزی
 صحیح به جامعه اسلامی جهت بدهد، حافظ
 دین خدا و کیان مسلمین باشد. او وظیفه الهی
 و انسانی خود را انجام می دهد و به تکلیف عمل
 می کند، دیگر مردم خود دانند، آنها اختیار
 دارند که راه حق و یاراه شیطان را برگزینند، "أنا
 هَدِيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا" (۵۱۳)، ما راه
 را به انسان نمایانیم، مسیر حق و باطل را نشان
 دادیم، چه سپاسگزار باشند و چه کفران کنند.

برای هر اقدامی باید شرایط موجود باشد و
 موانع نباشد، اثرگذاری هر کاری باید مد نظر
 قرار گیرد، چون هدف از هر کاری در ادیان
 الهی، هدایت انسان هاست چه با صلح باشد

معاویه از حکومت عدالتی

دم می زد، که خودش آن
 عدالت را تفسیر و توجیه
 کند و مردم دخالتی در ایجاد
 آن عدالت نداشته باشند، در
 صورتی که عدالت مورد نظر
 امامان علی، حسن و حسین
 آن است که مبتنی بر نظر
 مردم، رأی مردم، حضور مردم،
 بیعت مردم، تظاهرات مردم
 و تلاش های مردم در جامعه
 و پراساس کتاب خدا و سنت
 رسول الله باشد و هنگامی علی
 به صحنه می آید که مردم او را
 بخوانند "لولا حضور الحاضر و
 قیام الحجّه بوجود الناصر..."
 در صورتی که امثال معاویه
 و یزید خود را بر مردم
 تحمیل می کنند

و چه با انزوا و یاقیام، و ما شاهد بوده ایم که در
 طول تاریخ چه بسیار که با توجه به قیام و شهادت
 امام حسین هدایت شده اند و به حق رسیده اند،
 ترویج دین به هر چه زمان اقتضا کند.

معاویه با ریاکاری ظواهر اسلام را رعایت
 می کرد خود را مسلمان، صحابی و جانشین پیامبر
 و خلیفه الله معرفی می کرد، جنگ امام علی و صلح
 امام حسن با او، خود نشانه اعتراض و عدم پذیرش
 وجود او بود. امامان نخستین ما از همان ابتدا
 خط خود را از امثال معاویه جدا کردند، معاویه
 و پیروان و جانشینانش را در زمره پیروان پیامبر و
 خلفای نخستین بناوردند، راه و افکار آنها غیر از
 راه و فکر معاویه بود، تا هر گاه اسلام و مسلمانی
 هست همه محققان عالم که شیفته دین و عقیده
 صحیح و پژوهش در قرآن و سنت هستند، حق
 را از باطل جدا کنند و پیامبری را ورای سلطنت
 و زورمداری بدانند و اصالت عدالت و آزادی
 و ایمان و اختیار را دنباله تشیع علوی بچینند، این
 بینش منحصر به شیعیان علی نیست، بلکه هر کس
 زندگی علی و معاویه را مطالعه می کند، حق را
 در دست علی و در مسیر علی می بیند. این انسان
 خود آگاه، فکر علی، راه علی، فلسفه علی و تشیع
 علوی را پذیرفته است و حق برای او آشکار شده
 است. دیگر شیعه و سنتی معنی ندارد، همه یکی
 هستیم و جدایی ها از نفاق است، مهم آن است
 که افراد بینش علی و تفکر معاویه را بشناسند و
 عملکردها را مطالعه کنند و روی آن بیندیشند،
 عدالت علی، آزادیخواهی علی، انسان دوستی
 علی، محبت علی، ایمان علی، پایداری علی
 در راه حق، مبارزات علی، توصیه های علی،
 خطبه های علی، کلمات علی و فرزندان و یاران
 علی را مد نظر قرار دهند و به آن بیندیشند و آن
 را کاربرد می کنند، که همان اسلام است، دیگر نه
 جنگی پدید می آید و نه آدمکشی و نه انفجاری و
 تکفیری و تهمت و نه دشمنی و خونریزی و اهانت
 و دشنامی، در آن صورت استعمارگران بهانه ای
 پیدا نمی کنند تا به عنوان مذهب، افسردگی را به
 جان هم بیندازند و بر آتش اختلاف ها دامن بزنند
 و یکپارچگی مسلمانان را بر هم زنند تا بر آنها
 سلطه پیدا کنند، بدانسان که تا به حال بوده اند و
 مزدوران و آتش افروزان از هر دو سو نقاط ضعفی
 را می گیرند و بزرگنمایی می کنند و کار فرد

عوامی را برای زیر سؤال بردن طرف دیگر و مذهبی بزرگ قرار می دهند و مردم را به جان هم می اندازند و گروه های متعصب و خشونت گرایان چون القاعده، سپاه صحابه و... را وامی دارند که با انفجار، ده ها تن بی گناه را به خاک و خون بکشند، اینها نه سنتی هستند و نه شیعه، به این آدمکش ها مسلمان و انسان هم نمی توان گفت و هر روز عاشورایی و در زهر جا کربلایی به وجود آوردند، آیا این انسانیت است و مسلمانی؟

در تمام تاریخ های اسلامی، اهل هر فرقه و نحله و مذهبی، بزرگترین نقطه ضعف های معاویه را کشتن حجرین عسدی و یارانش، سلطنت را به جای خلافت قرار دادن، به امام علی و یارانش اهانت و لعن کردن و یزید را به جانشینی برگزیدن و... دانسته اند.

همان طور که پیش از این اشاره شد، محدود کردن آزادی ها، بیت المال مردم را تیول خود دانستن، در اختیار گرفتن امر قضا و به خواست خود حکم دادن و اراده قضات را در دست گرفتن، زیر پا گذاشتن تفکر شورایی، مطرح کردن عصیت های قومی، قبیله ای و

نژادی، بی توجهی به سنت های پیامبر، صحابه و خلفای پیشین و زیر پا گذاشتن حدود و احکام اسلامی، دشمنی با خاندان پیامبر و یاران آنها و ستیزی با مان یا آنها و... از ویژگی های حکومت معاویه بود و جانشینانش با شدت و ضعف همین روش را دنبال کردند و بزرگترین بلاها را بر سر اسلام و مسلمین آوردند که تا امروز نیز مسلمان ها به آثار شوم آن مبتلا هستند. استعمارگران نیز با آن حربه پر سر اسامیان می کوبند، امید که خداوند شر آنان را به خودشان برگرداند.

پی نوشت:

- ۴۸۸- تاریخ اسلام، معاد یخواه، ج ۲، ص ۵۱۵
- ۴۸۹- الامامه و السیاسة، ص ۱۴۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۷
- ۴۹۰- همان، ص ۱۴۳
- ۴۹۱- همان، ص ۱۴۶
- ۴۹۲- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۲۹
- ۴۹۳- همان
- ۴۹۴- تاریخ ابن عساکر، ج ۲۸، ص ۲۴
- ۴۹۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۸

- ۴۹۶- الامامه و السیاسة، ص ۱۵۴
- ۴۹۷- الامام حسین (ع)، عبدالله علایی، ص ۳۳۶
- ۴۹۸- همان، ص ۳۳۸
- ۴۹۹- انقلاب عاشورا، عطاءالله مهاجرانی، ص ۱۲۸
- ۵۰۰- تاریخ ابن عساکر، ج ۲۸، ص ۲۲- الامام حسین (علایی)، ص ۵۹
- ۵۰۱- الامامه و السیاسة، ص ۱۶۳
- ۵۰۲- الکامل، ج ۳، ص ۵۰۶
- ۵۰۳- خافر، ص ۲۶
- ۵۰۴- صلح الحسن، ص ۴۱۶، به نقل از "الامامه و السیاسة" ابن قتیبه دینوری، ج ۱، ص ۱۵۶
- ۵۰۵- احتجاج طبرسی، ص ۲۹۶
- ۵۰۶- نوشته یکی از خوانندگان نشریه چشم انداز ایران، شماره ۴۳
- ۵۰۷- صلح الحسن، ص ۱۸
- ۵۰۸- احتجاج طبرسی، ص ۲۹۶
- ۵۰۹- شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۱
- ۵۱۰- الکامل، ج ۳، ص ۵۰۱
- ۵۱۱- طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۹۶
- ۵۱۲- نهج البلاغه، خطبه سوم (شقشقیه)
- ۵۱۳- انسان، ص ۳

انتشارات امید فردا منتشر کرد

مجموعه ۲۵ سال جزایران چه گذشت؟ (از بازار گانی تا خاتمی) - نویسنده: داوود علی بابایی
 جلد اول: دولت موقت، مهتدیس مهدی بازار گانی، جلد دوم: تا چهارم: ریاست جمهوری دکتر ابوالحسن بنی صدر
 جلد پنجم: ریاست جمهوری شهید رجایی و آیت الله خامنه ای
 جلد ششم تا دهم: ریاست جمهوری آیت الله خامنه ای و نخست وزیر میر حسین موسوی
 قیمت دوره ۹ جلدی: ۶۶۵۰۰ تومان

این مجموعه پیک دوره کامل مدون تاریخ سیاسی بعد از انقلاب اسلامی می باشد که تاکنون ۱۰ جلد آن (از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۳) به چاپ رسیده است و نویسنده در این مجموعه، بی طرفانه و بدون گرایشان جناحی به وقایع نگاری پرداخته است.
 آثار صالحی نجف آبادی (۸ جلد) - دکتر محمد صادقی تهرانی (۱۵ جلد) - جعفر مهدی لیا - حبیب الله شاملویی و داوود علی بابایی موجود است



خرید پیش از ۲۰ هزار تومان در تهران بینک رایگان و ارسال به شهرستان پست رایگان

نشانی: تهران - میدان انقلاب - ابتدای خیابان آزادی - ابتدای خیابان جمارزاده جنوبی - کوچه دانشور - پلاک ۲ - واحد ۵

تلفن: ۶۶۹۱۷۴۴۹ - ۶۶۹۴۹۰۷۵ - ۶۶۹۴۹۰۶۸ - ۶۶۹۱۳۵۶۸ - همراهِ: ۰۹۱۲۳۵۷۴۸۰۹

مراکز پخش: پیام امروز (۶۶۹۱۸۸۷) - گسترش (۸۷۹۴۲۱۸)